

فراسوی بیداری ایرانی - اسلامی

بازخوانی نظریه دیکتاتوری منور دوره رضاخانی، در قالب نظریه انقلاب مخملی
جریان‌های روشنفکری عصر انقلاب اسلامی در پرتو اندیشه امام خمینی

دکتر مظفر نامدار^۱

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به
این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و
سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام
ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی
برنمی‌دارند.^۲

۱. عضو پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و سردبیر فصلنامه namdar@iranemoaser.ir

۲. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷، همچنین نک: خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام خمینی، تیبان، تدوین
علی محمد حاضری و علی‌اکبر علیخانی، دفتر ۲۶ (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷)، ص ۴۹.

◆ چکیده

فهم تفاوت استبداد قاجاری (استبداد کلاسیک) با استبداد پهلوی (استبداد مدرن)، فهم دو مقطع حساس تاریخ تحولات دوران معاصر ایران است. به نظر می‌رسد، شناخت نحوه استحاله انقلاب مشروطه در استبداد رضاخانی به نوعی به تفاوت ساختاری این دو نوع از استبداد بستگی دارد. نویسندگان این مقاله تلاش میکنند در پرتو اندیشه امام خمینی، ضمن برشماری تفاوت‌های ساختاری این دو نوع از استبداد، علل بازگشت جریان‌های روشنفکری غربگرا و سکولار عصر جمهوری اسلامی را به گفتمان‌های ارتجاعی و ضد عقلی این ایدئولوژی تحلیل نماید. سیاست‌های ضد فرهنگی رضاخان و الیگارشی وابسته به حکومت وی، در مقابله با دین و فرهنگ ملی ایران، بازتابی از این ایدئولوژی بود. با شناخت دقیق ماهیت نظام حکومت استبدادی رضاخان، به نوعی می‌توان خاستگاه اصلی و اساسی جنبش‌های اجتماعی این دوره به ویژه ریشه‌های انقلاب اسلامی را نیز تحلیل کرد. واژگان کلیدی: استبداد قانونی‌شده، رژیم قاجاری، رژیم پهلوی، بیداری اسلامی، استبداد کلاسیک، استبداد مدرن، روشنفکری، دیکتاتوری منور.

◆ مقدمه

استبداد قانونی‌شده، عنوانی است که می‌توان به نظام مشروطه سلطنتی داد. نظام مشروطه سلطنتی در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران دگرگونی‌های عجیبی ایجاد کرد. مهم‌ترین و کلیدی‌ترین تحولی که این نظام به وجود آورد، تبدیل استبداد کلاسیک قاجاری به استبداد مدرن سلطنتی بود.

تا قبل از نهضت مشروطه و تأسیس نظام مشروطه سلطنتی در ایران، سلطنت و خانواده سلطنتی هیچ‌گاه ماهیت قانونی یا شرعی نداشت. جابه‌جایی سلطنت‌ها و فراز و فرود آنها تحت تأثیر یک سنت ملوک‌الطوایفی - که عموماً به اقتدار ایلات ایران برمی‌گشت - در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران رخ می‌داد. ایلی به دلایلی قدرت را به دست می‌گرفت و دوران چندی را که عموماً به توانایی و اقتدار ایل و ایلخان وابسته بود، حکومت میکرد، اما به محض اینکه عصیت لازم برای نگهداری قدرت ایل از میان می‌رفت و در ایل دیگری متمرکز می‌شد،

جابه‌جایی در سلطنت نیز اتفاق می‌افتاد. این جابه‌جایی، عموماً به قدرت شمشیر و توانایی‌های یک ایل در همساز کردن ایلات دیگر و به نوعی یک جابه‌جایی درون‌ساختاری متکی بود. نظام مشروطه سلطنتی این جابه‌جایی طبیعی و درون‌ساختاری را ملغی کرد و با قانون اساسی مشروطه، سلطنت را به صورت مادام‌العمر در یک خانواده و یک ایل تثبیت نمود و به آن ماهیت قانونی داد. چنین چیزی در تاریخ ایران سابقه نداشت.

استبداد، با نظام مشروطه سلطنتی قانونی شد و این استبداد قانونی‌شده سلطنت را مادام‌العمر در خاندان بی‌کفایت قاجار و پس از آن در خاندان بی‌ریشه پهلوی ماهیت شرعی و

قانونی بخشید و منورالفکران این مملکت اسم چنین عمل غیر عقلانی را تجدد و ترقی گذاشتند و به آن بالیدند. این مدل از نظام پادشاهی فقط ریشه در نظام‌های استبدادی الیگارشیک اروپا خصوصاً انگلیس، فرانسه و آلمان داشت.

نظام مشروطه سلطنتی با مصادره انقلاب بزرگ عدالتخواهانه ملت ایران، ساختار غیر عقلانی و پوسیده استبداد پادشاهی را مدرن و قانونی کرد و برای توجیه قدرت مطلقه سلطنت، پشتوانه قانونی درست کرد. استبداد مدرن با

استبداد، با نظام مشروطه سلطنتی قانونی شد و این استبداد قانونی‌شده سلطنت را مادام‌العمر در خاندان بی‌کفایت قاجار و پس از آن در خاندان بی‌ریشه پهلوی ماهیت شرعی و قانونی بخشید و منورالفکران این مملکت اسم چنین عمل غیر عقلانی را تجدد و ترقی گذاشتند و به آن بالیدند.

استبداد کلاسیک از جنبه شکلی، ساختاری و سازمانی تفاوت‌های مهمی دارد. تا این تفاوت‌ها درک نشود علت صدور فتوای حرمت حکومت مشروطه سلطنتی توسط بعضی از مخالفان درک نخواهد شد. همچنانکه خاستگاه استبداد مدرن نیز خاستگاهی کاملاً متفاوت‌تر از خاستگاه استبداد کلاسیک و در نتیجه پیچیده‌تر از آن و عمق سیطره‌اش بر زندگی شخصی مردم بیشتر

است.

◆ گذار از استبداد کلاسیک قاجاری به استبداد مدرن پهلوی

واژه استبداد قانونی شده در معنای خود بیانگر واقعیت‌ها و مکانیسم‌هایی است که مطالعات سیاسی در ایران هنوز برای آن جواب روشن و قانع کننده‌ای ندارد. با وجودی که منطق نابودکننده این نظریه در دوره قاجاریه و پهلوی، بعد از حاکمیت خود در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران مجموعه رفتارهای جامعه را هدایت کرد و عامل اصلی بدبختی ایران در دوران معاصر شد، اما می‌بینیم که هنوز واقعیت‌های به نقد کشیده شده این پدیده کافی نیست. بلکه باید قربانیان این نظریه علیه کادرهای متفکری که در منطق استبداد قانونی شده و مسائل پیچیده آن می‌گنجند، اعلام جرم کنند.

اگر چه بعد از انقلاب اسلامی از نظر سیاسی حکومت و حاکمیت چنین رژیم‌هایی در ایران به پایان رسیده است، اما ساده‌لوحانه است اگر تصور شود امکان بازگشت حامیان ایدئولوژیک این نظریه و شکل‌گیری آنها در قالب‌های جدید چون دموکراسی‌خواهی، ملی - مذهبی و غیره نیز قابل تصور نیست، چرا؟ چون استبداد قانونی شده که در علم سیاست جدید از آن تحت عنوان «دیکتاتوری منور» نیز یاد می‌شود، به صورت نقطه عطفی در تاریخ تجددطلبی غرب‌گرای ایران درآمده و زیربنای همه سیاست‌های حکومت مشروطه سلطنتی در اواخر دوره قاجاریه و تمام دوران پهلوی شد.

در عصر انقلاب اسلامی و در درون ساختارهای اعتقادی و آرمان‌های روشنفکری غرب‌گرا و سکولار، هنوز این نظریه، بقیه رفتارهای فرهنگی و اجتماعی این جریان‌ها را تحت تأثیر خود دارد و به عنوان یک نظریه زیربنایی به گونه‌ای رفتار میکند که بقیه آرمان‌ها در نسبت با آن حالت روبنا پیدا کنند.

در هسته مرکزی گفتمان استبداد قانونی شده، ادعا شده است که تجدد و تجددطلبی در ایران،

به خاطر تنگناهای فرهنگی‌ای که با آن روبه‌رو شد، راهی نداشت مگر اینکه مشکلات خود را از طریق استبداد قانونی‌شده حل و فصل کند. این‌گونه است که استبداد قانونی‌شده با تظاهر به اهمیت دادن به تجدد، با حذف بی‌رحمانه هر نوع رقیبی، به نیروی آماده تفکر و عمل جدیدی تبدیل گردید. بنابراین، برای آنهایی که این دوره تاریخی را زمینه‌ای برای مطالعه ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران قرار می‌دهند باید این سؤال بسیار اهمیت داشته باشد که: چگونه چنین منطق ساده‌لوحانه‌ای توانست خود را به جامعه روشنفکری ایران تحمیل کند؟ چگونه منورالفکرانی که آرمان تجدد و ترقی ایران را در سر داشتند و تصور میکردند با ضابطه‌مند کردن نظام ملوک‌الطوایفی قاجاری می‌توانند به این مهم نائل آیند، پیاده‌نظام خرده‌پای نظریه استبداد منور شدند؟!

به نظر من، برای فهمیدن عمق این سؤال باید ساده‌انگاری سیاسی و تاریخی را به کناری انداخت و خاستگاه نظریه استبداد قانونی‌شده (دیکتاتوری منور) و نتایج فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن را مورد مطالعه و تعمق قرار داد، چرا؟ چون ایران عصر انقلاب اسلامی اگر چه از شر نظام مشروطه سلطنتی و ساختارهای وابسته به این نظام رهایی پیدا کرد ولی از شرارت‌های نظریه‌پردازان این حکومت،



نظام مشروطه سلطنتی با مصادره انقلاب بزرگ عدالتخواهانه ملت ایران، ساختار غیر عقلانی و پوسیده استبداد پادشاهی را مدرن و قانونی کرد و برای توجیه قدرت مطلقه سلطنت، پشتوانه قانونی درست کرد.



که در قالب جریان‌های مختلف روشنفکری غربگرا، سلطنت‌طلب، ملی - مذهبی و غیره فعالیت میکنند و از شعارهای فریبنده‌ای نیز همانند گذشته استفاده می‌نمایند، در امان نیست. امام در خط مقدم مقابله با این جریان، هشدارهای استراتژیکی دقیقی به ملت ایران داد. ایشان در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۷ در پیامی که به مناسبت بازگشایی مراکز تربیت معلم صادر شد، فرمود:

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی برنمی‌دارند.^۱

در دو دهه گذشته ملت ایران نحوه عمل این تربیت‌یافتگان غرب و شرق را در همراهی و همسویی با بازگشت سیطره ابرقدرت‌ها به ایران، با تمام وجودش درک کرد. سرسپردگانی که با هیچ منطقی بر جای خود ننشستند و تا توانستند یا در راه استقلال، آزادی و پیشرفت کشور سنگ اندازی کردند و یا با نفوذ در مراکز دانشگاهی و اجرایی، قلب حقایق نمودند و به سیاه‌نمایی تحولاتی مشغول شدند که در این سه دهه در ایران اتفاق افتاد و ده‌ها برابر از تحولات دوران رژیم

استبداد قانونی شده که در علم سیاست جدید از آن تحت عنوان «دیکتاتوری منور» نیز یاد می‌شود، به صورت نقطه عطفی در تاریخ تجددطلبی غرب‌گرای ایران درآمده و زیربنای همه سیاست‌های حکومت مشروطه سلطنتی در اواخر دوره قاجاریه و تمام دوران پهلوی شد.

استبدادی مشروطه سلطنتی در هفت دهه بیشتر بود.

آیا رفتار روشنفکران غرب‌گرا و سکولار عصر انقلاب اسلامی، که اکنون با تابلوهای ایدئولوژیکی جدیدتری فعالیت می‌کنند، مانند دوران قاجاریه و پهلوی، روی کار آمدن یک دیکتاتوری جدید را در ایران تداعی می‌کند؟ آیا این دیکتاتوری همان‌طوری که امام راحل فرمود: ایران را بر می‌گرداند به وضع سابق؟ اما نه در فرم سلطنت، بلکه به فرم اسلام، لیکن

۱. صحیفه امام، همان. همچنین نک: خودباختگی و خود باوری از دیدگاه امام خمینی، تبیان، همان.

اسلامی که آنها می‌خواهند.^۱ اسلامی که بارها امام از آن به عنوان: اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام ابوسفیان، اسلام انحرافی، اسلام انور سادات، اسلام عهد پهلوی، اسلام صدامی، اسلام شاهی، اسلام معاویه و یزید، اسلام منهای روحانیت، اسلام نفاق، اسلام کفر و در یک کلام، اسلام امریکایی یاد کردند.^۲

به نظر می‌رسد، دیکتاتوری منور یا نظام مشروطه سلطنتی توتالیتز، ایده‌ای است که امروزه تمام مسیر حرکت تجددخواهی غربگرا را در ایران بحث‌انگیز می‌کند. بنابراین بهتر است چنین نظریه‌ای را خارج از حوزه تحقیق و القائنات این نوع از منورالفکران با دقت مورد آزمون و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

جریان منورالفکری غربگرا و سکولار بعد از فضاحتی که در یگانگی با استبداد قانونی‌شده در ایران به وجود آورد، تلاش می‌کند در قالب نظریه‌های فریبنده علم سیاست کلاسیک، شکلی علمی و عقلانی به این نظریه و دوره سیطره آن در ایران بدهد.^۳

بنابراین، بررسی این پدیده خارج از چهارچوب قواعدی که این افراد تعیین می‌کنند بیش از حدی که امروزه برای توجیه نظریه استبداد قانونی‌شده ارائه می‌شود، ضرورت دارد. در کاربرد گمراه‌کننده این واژه، هر نوع سرکوب و جنایتی تشبیه به تجدد گردید و ضروری نشان داده شد.

۱. نقل به مضمون از سخنان امام در دیدار صبح روز ۱۳ مهر ۱۳۶۲، در آستانه فرا رسیدن ماه محرم، نک: صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

۲. برای آشنایی با این اسلام‌ها نک: صحیفه امام، ج ۲۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۳. برای آشنایی با کسانی که در حوزه توجیه عملکردهای این نظریه در دوران قاجاری و پهلوی قلمفرسایی و تلاش می‌کنند با بازگرداندن کارکردهای فاجعه‌بار این نظریه و پیروان آن به ساختار فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی و اقتصادی ایران، عقب نگه داشته شدن ایران را در دوره معاصر توجیه فلسفی، جامعه‌شناختی و علمی نمایند، رجوع کنید به آثار نویسندگانی مانند: محمدعلی همایون کاتوزیان، حسین بشیریه، صادق زیباکلام، علی میرسپاسی، سید جواد طباطبایی، عباس میلانی، محسن میلانی، فرزین وحدت، مسعود کمالی، کاظم علمداری، حسن قاضی‌مرادی، هوشنگ ماهرویان و...

به نظر من، بحث درباره استبداد قانونی شده، بر خلاف اینکه عده‌ای تلاش می‌کنند با علمی‌نشان دادن این پدیده پرونده عملکرد آن را بسته نگه دارند، یک ضرورت است. قرابت بین استبداد قانونی شده و نظریاتی که امروز جریان منورالفکری غربگرا و سکولار تحت عنوان مدرنیته و مدرنیسم یا شعارهایی چون آزادی، جامعه مدنی، حقوق بشر، لیبرالیسم، دموکراسی و غیره ارائه می‌دهد، فرصت می‌دهد تا با بازنگری آنچه در گذشته نه چندان دور در ایران اتفاق افتاد، فضای دگرذیسی‌های جدید پیروان دیروز نظریه استبداد منور را در شرایط جدید بهتر درک کنیم.

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند.

تفسیرهای گوناگون از دیکتاتوری و استبداد از یک طرف، خصلت‌های عمومی نظام‌های قاجاری و پهلوی و غربگرایان وابسته به آنها را نشان می‌دهد و از طرف دیگر، این بررسی‌ها نشان خواهد داد که این دو پدیده (دیکتاتوری منور و روشنفکری غربگرا و سکولار) در بسیاری از نکات کلیدی، نه تنها تفاوت‌های معنی‌داری با هم نداشتند، بلکه مسلح شدن استبداد به قانون، چگونه از آرمان منورالفکری عصر قاجاری به ایدئولوژی سرکوبگر دوران پهلوی تبدیل شد و آشفتگی‌های پیچیده‌ای در روابط بین سلطنت و جامعه ایجاد کرد و با چه منطقی نقش اول تجدطلبی ایرانی به یک خانواده داده شد و سرکوب، ترور، کشتار، تجاوز به حقوق مردم، فروش نخایر ملی و غیره ماهیت قانونی پیدا کرد و عینیت بخشیدن به امور و

صورت‌بندی‌های جامعه و همگون شدن همه نهادها به عهده یک دولت مستبد و رئیس آن گذاشته شد.

چنین مشخصه‌هایی برای اعتبار بخشیدن به مفهوم استبداد قانونی شده به عنوان یک مد تازه از راه رسیده غرب در این دوران، کاملاً قانع‌کننده است. پدیده منحصر به فردی که سلطنت استبدادی را با تفسیر کردن شبه عقلی و شبه تاریخی و مسلح کردن به قانون و حتی دین توجیه کرد.

غربگرایان سکولار با مستمسک قرار دادن استبداد قانونی شده، حتی شماری از مفاهیم کاملاً مردم‌پسند را که در اصل هیچ تعلقی به آنها نداشت، وام گرفتند و به این مفاهیم که در رأس همه آنها تجدید، قانون و آزادی و عدالت قرار داشت، معنی و برد جدیدی دادند و از این طریق راه را برای هر اندیشه تازه دیگری مسدود کردند.

بنابراین بحث درباره استبداد قانونی شده اگر چه در ظاهر بعد از انقلاب اسلامی این‌گونه نشان داده می‌شود که دیگر محلی از اعراب ندارد و باید پرونده آن بسته شود؛ اما یک بحث زنده و حاضر در جامعه امروزی ماست

و به فراموشی سپردن این بحث به معنای به فراموشی سپردن زیرساخت‌های نابود شده توسعه ایران در عصر حاکمیت استبداد قانونی شده است. مصیبتی که هنوز از ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران رخت برنبرسته و همه برنامه‌های توسعه را به نوعی تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

**دیکتاتوری منور یا نظام مشروطه
سلطنتی توتالیتر، ایده‌ای است که
امروزه تمام مسیر حرکت
تجددخواهی غربگرا را در ایران
بحث‌انگیز می‌کند.**

از طرف دیگر، قرابت و پیوستگی تاریخی و ایدئولوژیکی بین استبداد قانونی شده و منورالفکری غربگرا و سکولار به ما فرصت می‌دهد تا بازنگری آنچه در گذشته ایران اتفاق

افتاد، میسر گردد، زیرا اگر چه داستان استبداد در عصر جمهوری اسلامی به پایان رسیده است ولی همان‌طور که معمار بزرگ اندیشه حکومت جمهوری اسلامی، امام خمینی فرمود ملت ایران با روی دیگر این نظریه سر و کار دارد. غربگرایان سکولار با همه گرایش‌های خود در این دوران، هنوز هم به دنبال همان خطاهای تاریخی هستند که در آن دوران مرتکب شدند و انقلاب بسیار باشکوه ملت ایران را به نام انقلاب مشروطه در زیر پای دیکتاتوری قربانی نمودند. اکنون همان نقشی که از ناحیه این جریان در آن دوران ایفا شد، همچنان قرار است تحت عناوین دیگری در ایران دوران جمهوری اسلامی تکرار شود.

بنابراین، منتقدان این نظریه باید با برجسته کردن حد و مرز ظرفیت‌های تشریحی نظریه استبداد قانونی‌شده و مقایسه تئوریک منورالفکری و استبداد و در نظر داشتن شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی که این پدیده در آن پدیدار شد و رشد کرد، علل عقب‌ماندگی ایران را از این زاویه از نظر دور ندارند. همچنان که پرسش از دلایل گوناگون وجود تعهد ماهوی و نانوشته و رسمی و غیر رسمی میان منورالفکری، غربگرایی و استبداد قانونی‌شده نباید مورد بی‌توجهی قرار گیرد.

تفسیرهای متضاد و متناقض منورالفکری از دیکتاتوری منور، خصیلت‌های عمومی نظام مشروطه سلطنتی و رژیم پهلوی و ارج و قرب انقلاب اسلامی را در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نشان می‌دهد. اگر چه عده‌ای تلاش می‌کنند نشان دهند که از جنبه ذاتی دو پدیده منورالفکری و استبداد با هم یکی نیستند، اما بی‌تردید تاریخ نظام مشروطه سلطنتی نشان می‌دهد که این دو پدیده در بسیاری از نکات کلیدی تفاوت‌های معنی‌داری با هم ندارند.

وجود یک الیگارشسی متمایل به غرب، آشفتگی کردن روابط دولت و جامعه، دادن نقش اول به ایدئولوژی استبداد قانونی‌شده، رشد سرکوب و ترور - که نه تنها شامل مخالفان بلکه شامل اغلب دسته‌هایی بود که به نوعی مددکار دیکتاتوری بودند - نشان‌دهنده این توافق نانوشته در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی دوران معاصر می‌باشد. توافقی که باعث شد عینیت بخشیدن به ترقی و تجدد و صورت‌بندی‌های جامعه مطیع و سر به زیر، به عهده دولت دیکتاتوری و

رئیس آن گذاشته شود.

این مشخصه‌های کلی برای اعتبار بخشیدن به مفهوم استبداد قانونی‌شده به عنوان تحفه جدید روشنفکری غربگرا و سکولار برای حکومت و حاکمیت در ایران، کاملاً به بررسی نیاز دارد تا با روشن شدن زوایای پنهان نگه داشته شده آن، دوباره فضای آزاد انقلاب اسلامی و مسیر بازنگری‌های متنوع جریان روشنفکری با مارک‌ها و مدهای تازه از راه رسیده، از حافظه تاریخی ملت ایران و نسل امروز محو نگردد.

انقلاب اسلامی با تفسیر نمودهای ظاهری و عملکرد این پدیده، می‌تواند خود را تعریف، تفسیر و توجیه کند. این امکان بسیار مهمی است که جریان منورالفکری غربگرا، سکولار و نقابدار در سه دهه اخیر تلاش کرده است با فرار به جلو و فرافکنی‌های سیاسی و جنجال‌آفرینی‌های حقوق بشری و مرثیه‌سرایی‌های آزادیخواهی و دموکراسی و در قبض و بسط نشان دادن‌های معرفتی و تاریخی، آن را از ملت ایران سلب کند و نگذارد فهم



جریان منورالفکری غربگرا و سکولار بعد از فضاحتی که در یگانگی با استبداد قانونی‌شده در ایران به وجود آورد، تلاش می‌کند در قالب نظریه‌های فریبنده علم سیاست کلاسیک، شکلی علمی و عقلانی به این نظریه و دوره سیطره آن در ایران بدهد.



جدیدی خلاف ذهنیت‌های ایجاد شده و مستقل از تفسیرهای تاریخی و هدایت شده آنها در آنچه در دوران حاکمیت این جریان بر سر ملت ایران آمد، به وجود آید.

بنابراین، نمودهایی که در تفسیر تاریخ این دوره در متون متنوعی که در قالب‌های جدید و الفاظ فریبنده تولید می‌کنند، کاملاً گمراه‌کننده است. همان طور که گفته شد استبداد قانونی‌شده و روشنفکری متصل به آن، شمار زیادی از مفاهیمی را که در اصل به آن تعلق ندارند وام می‌گیرند، به آنها معنا و برد جدیدی می‌دهند و از این طریق راه را بر سایر تفسیرهای تاریخی

و تولید اندیشه‌های تازه می‌بندند.

اشکال جدید نفی مردم‌سالاری دینی و دفاع از استبداد قانونی‌شده، اکنون که مرزبندی‌های اساسی این بحث مشخص شد، می‌تواند این سؤال را مطرح کند که انقلاب اسلامی در ایران در چه بستری ظهور کرد؟ در تمامی صد ساله گذشته استبداد قانونی‌شده با کمک منورالفکری غربگرا و سکولار و کسب حمایت از دولت‌های اروپایی و امریکا قصد داشت که مردم‌سالاری، دموکراسی و دین را در ایران از ریشه منسوخ کند و در نهایت آثار آنها را در کشور خنثی سازد. آیا امروز با شکل جدیدی از نفی مردم‌سالاری و دین مواجه نیستیم؟

این مهم‌ترین پرسشی است که این مقاله سعی دارد با تأکید بر وقایع ایران در دوران مشروطه سلطنتی طرح کند. بیداری اسلامی - ایرانی به ما حکم می‌کند تمام امکانات جدید این نظریه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. اکنون بارها می‌شنویم که چرا برای نشان دادن عظمت انقلاب اسلامی به کارکردهای رژیم‌های گذشته استناد می‌کنید! طرح این‌گونه سؤال‌ها آن‌چنان فریبنده است که حتی فرزندان انقلاب اسلامی را نیز در تارهای خود مسحور می‌کند. سنجش‌ها مبتنی بر معیارها و میزان‌هاست و در خلأ اتفاق

غربگرایان سکولار با مستمسک قرار دادن استبداد قانونی‌شده، حتی شماری از مفاهیم کاملاً مردم‌پسند را که در اصل هیچ تعلقی به آنها نداشت، وام گرفتند و به این مفاهیم که در رأس همه آنها تجدد، قانون و آزادی و عدالت قرار داشت، معنی و برد جدیدی دادند و از این طریق راه را برای هر اندیشه تازه دیگری مسدود کردند.

نمی‌افتد. سنجش باید مبتنی بر نشانه باشد. آنهایی که این سؤال‌ها را طرح می‌کنند، در حقیقت می‌خواهند نشانه‌های سنجش را از ما بگیرند و نشانه‌ها را گم کنند. گمگشتگی و سرگشتگی نشانه‌ها در تاریخ ایران، وابسته به اندیشه و عمل جریان‌ها روشنفکری سکولار و غربگرا است

که هنوز هم با تمام قدرت ادامه دارد. روشنفکران غربگرا از ابتدای پیدایش خود کشف کرده بودند که ملت ایران به دلیل برخورداری از نشانه‌هایی چون دین، تاریخ، اخلاق، فرهنگ و هنر برای کشف حقیقت احتیاج چندانی به او ندارد، زیرا این نشانه‌ها در همه دوران به کمال و بدون وهم و نشاندن پنداشته‌ها به جای دانش‌ها به مدد این ملت آمده است. لذا مردم از آنها بهتر می‌دانستند و به خوبی قادر به بیان حقیقت بودند، اما روشنفکران به تاسی از اسلاف خود در غرب، چنین حقی را برای مردم قائل نبودند و حق انحصاری رازدانی را از آن خود می‌دانستند و بر نمی‌تابیدند که غیر از آنها کسی واقف به سر قدرت و شناخت باطن عالم و برخوردار از علم موهبی و آگاه به باطن و ظاهر امور و رازدان باشد. بر اساس چنین توهمی این جریان از همان ابتدا برای کسب این حق از آن خود پنداشته، نظامی از قدرت به وجود آورد که سد راه شکفته شدن هر اندیشه دیگر شد.

این قدرت نوظهور نمی‌توانست در ساختار حکومت استبدادی کلاسیک قاجاری و رهبری پادشاهان مستبد شکل بگیرد و در جامعه به گونه‌ای عمیق وارد شبکه اجتماعی شود. بنابراین ضروری بود که روشنفکران نظامی را پایه‌ریزی کنند که خود عوامل اصلی شبکه‌های اجتماعی این نظام شوند و در قبال خودآگاهی و سخنوری و رازدانی اجتماعی مسئولیت اصلی را به دوش بکشند و خود جزئی از این نظام باشند. نظام مشروطه سلطنتی که میراث‌خوار انقلاب عدالتخواهی ملت ایران شد بر اساس همین آرمان شکل گرفت و استبداد کلاسیک قاجاری را به استبداد ضابطه‌مند یا استبداد قانونی شده تبدیل کرد.

نقش روشنفکری در ایران این بود که جلوتر از توده‌ها و نه در کنار آنها، قرار گیرد تا بتواند حقیقت را سرکوب کند و برخلاف ماهیت روشنفکری حقیقی، علیه آن شکل‌هایی از قدرت که او را در حوزه دانش، حقیقت، خودآگاهی و رازدانی‌های خود به حساب نمی‌آورد، مبارزه نماید.

هر گونه تفسیری خارج از چهارچوب مذکور در مورد روشنفکری ایران به بیراهه رفتن و نشانه‌ها را گم کردن است. یکی از دلایل نفرت روشنفکران غربگرا و سکولار از امام خمینی، انقلاب اسلامی و ملت انقلابی و مسلمان ایران، این است که به ماهیت این جریان در انقلاب

اسلامی پی برده شد.

بنابراین، تلاش برای فهم و درک معنا و مفهوم استبداد قانونی‌شده و کانون قرار دادن بعد ایدئولوژیکی و نمادین آن در حکومت پهلوی و نقش حساس و حیاتی‌ای که روشنفکران این دوره در توصیف‌های آرمان‌گرایانه‌ای که از این پدیده ارائه دادند و آن را یگانه راه رسیدن به تجدد و ترقی معرفی کردند، کلید فهم بسترهای شکل‌گیری انقلاب اسلامی است.

اگر چه هدف من در این مقاله آن نیست که از این نظریه تفسیرهای سیاسی ارائه دهم، بلکه می‌خواهم با بازخوانی مجدد رابطه نظریه استبداد قانونی‌شده و روشنفکری غربگرا و سکولار، سطوح متفاوتی از نسل جدید را با آنچه این جریان بر سر ملت ایران آورد نشان دهم و اثبات کنم که چگونه این جریان که امروزه داعیه آزادی، دموکراسی، قانون و حقوق بشر دارد، در آن دوران خصلت اساسی گفتمان مدرنیزاسیون و ابزارهای آن را منطبق با استبداد کرد و جوانان این مرز و بوم را به مسلخ دیکتاتوری مدرن فرستاد و حساس‌ترین دوره از فرصت‌های تاریخی برای تحول ایران را نابود کرد.

این مقاله با چنین مقایسه‌ای قصد دارد فراتر از خصلت‌های به ظاهر همانند، این دو پدیده را بشکافد و نشان دهد چگونه منطق‌هایی که مبنای اتحاد این دو جریان قرار گرفت فاقد مبانی لازم است. با بررسی منطق‌های مورد نظر، فرآیند دگرگونی و بازسازی بازنمودهایی که امکان دارد در هر دوره‌ای مجدداً سر برآورد، بهتر شناخته شود.

این امکان یک حقیقت تاریخی است که منورالفکری جز در اتحاد با استبداد،

◆

منتقدان این نظریه باید با برجسته کردن حد و مرز ظرفیت‌های تشریحی نظریه استبداد قانونی‌شده و مقایسه تئوریک منورالفکری و استبداد و در نظر داشتن شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی که این پدیده در آن پدیدار شد و رشد کرد، علل عقب‌ماندگی ایران را از این زاویه از نظر دور ندارند.

امکان رشد و حاکمیت را در ایران ندارد.

مطالعه و بررسی این نقطه از تاریخ ایران به ما این امکان را خواهد داد که فرآیند دگرگونی و

بازتولید نمودهایی که هنوز هم ادامه دارد، بهتر شناخته شود. در واقع با روی کار آمدن نظام مشروطه سلطنتی، انتقاد از سلطنت به طور علنی به اتحاد با استبداد و تسویه حساب با دموکراسی و دین تبدیل شد. ناگهان استبدادستیزی منورالفکری به مقدار زیاد با بار منفی همراه شد و مانع نوسازی سیاسی و دگرگونی اجتماعی ایران گردید.

انقلاب اسلامی با تفسیر نمودهای ظاهری و عملکرد این پدیده، می تواند خود را تعریف، تفسیر و توجیه کند. این امکان بسیار مهمی است که جریان منورالفکری غربگرا، سکولار و نقابدار در سه دهه اخیر تلاش کرده است با فرار به جلو و فرافکنی های سیاسی و جنجال آفرینی های حقوق بشری و مرثیه سرایی های آزادیخواهی و دموکراسی و در قبض و بسط نشان دادن های معرفتی و تاریخی، آن را از ملت ایران سلب کند و نگذارد فهم جدیدی خلاف ذهنیت های ایجاد شده و مستقل از تفسیرهای تاریخی و هدایت شده آنها در آنچه در دوران حاکمیت این جریان بر سر ملت ایران آمد، به وجود آید.

گفتمان استبداد قانونی شده تمایل جانبدارانه و عینی تحولات در تمام زمینه هایی بود که توقع جریان هایی را نمایان می ساخت که خود را با آن همسان کرده بودند. اگر چه در ظاهر، این گفتمان چیزی جز یک تمایل ساده و بسیار کلی القا نکرد اما نگرش جامعی از اوضاع تجددطلبی ایران معاصر و روشنفکران غربگرای آن را به دست می دهد و روندی از آهنگی را که از متن این تجددطلبی برمی خیزد، بسط می دهد و نوعی معیار و ملاک برای ایدئولوژی تجددطلبی در

تاریخ معاصر ایران ترسیم می‌کند.

در ابتدا، گفتمان استبداد قانونی شده یک تابوی متحرک و درهم از فضای حاکم بر روشنفکری ایران را به تصویر می‌کشد که فهم‌پذیر نیست. ضرورت تحولات از طریق این ایدئولوژی به صورت یک جنبش طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نمایش داده می‌شود که گویی هیچ توفیقی در ایران غیر از مجرای عمل به این ایدئولوژی وجود ندارد. در چنین اوضاعی کسی انتظار ندارد که جامعه پیچیده و در عین حال کاملاً از هم گسیخته ایران به نحو بهتری اداره شود و وضعیت آن‌چنان بی‌ثبات و آینده آن قدر مبهم است که تصور می‌شود امکان بازیافت آشفتگی‌ها جز از این طریق وجود ندارد. در چنین اوضاعی همه چیز، خود ارجاع، بدون مقصد، بدون ادراک و فاقد نشانه‌هایی از ثبات و پایداری نشان می‌دهد که اصلاً نمی‌توان به آن اتکا کرد.

پس از چنین تصویری از گسست اجتماعی و فرهنگی و نابسامانی و فقدان صمیمیت و انسانیت، گفتمان استبداد قانونی شده که آرمان روشنفکران عصر انقلاب فرانسه بود وارد صحنه می‌شود و خود را به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که گویی تنها راه تفسیر و فهم تحولات اجتماعی و فرهنگی است.

با وجود اینکه نخبگان مذهبی جامعه می‌دانستند که این ایدئولوژی در تفاوت با ایدئولوژی انقلاب مشروطه هیچ امیدی به آینده‌ای درخشان را نوید و بشارت نمی‌دهد اما ضرورت دگرگونی در پس تفسیرهای ایدئولوژی استبداد قانونی شده آن‌چنان خود را در کلیه حوزه‌ها، در اندیشه و عمل تحمیل می‌کند و تغییرات آینده را درخشان و انقلابی نشان می‌دهد که گویی هر گونه تجدد و ترقی و هر انقلابی در ایران جز بر پایه تفسیرهای سردمداران این ایدئولوژی ممکن نیست.

بخش تکمیلی این گفتمان، ایده ساختن انسان جدید منطبق با وضعیت مدرن بود. ایدئولوژی استبداد قانونی شده آن‌چنان در نقش منطق سازش‌پذیری با حیات اجتماعی ایران و ضروریات آن ظاهر می‌شود و به سهولت مورد حمایت قرار می‌گیرد که گویا برای جامعه‌ای مثل ایران که

نمی‌خواهد از همه گسیخته و نابود شود گزینش دیگری وجود ندارد. لذا باید سریعا خود را با آن همساز نماید. امام خمینی در تبیین بخش تکمیلی این ایدئولوژی می‌فرماید:

در مشروطه هم این‌طور بود، یک دسته واقعا به آنها آن‌قدر تزریق شده بود که اعتقاد کرده بودند که باید فلان جور را عمل کرد... این سلطنت‌طلب‌های آن وقت، آن‌قدر تزریق کرده بودند که مردم استبداد را ترویج میکردند... حالا هم همین‌طور است. ممکن است شیاطین در بین مردم بیفتند و آن‌قدر تزریق کنند که تکلیف شرعی معین کنند برایتان؛ که باید ما مخالف با فلان مقام، مخالفت با فلان امر بکنیم. بیدار باشید! آنها با توطئه‌های شیطانی دارند عمل میکنند. توطئه‌های شیطانی غیر از این لشکرکشی است...^۱

اساس ایدئولوژی استبداد قانونی‌شده و سیاست‌های رضاخان و روشنفکران حامی او در چنین فضایی ریخته شد. رضاخان و ایدئولوژی دیکتاتوری منور در چنین دنیای پر آشوب و پیچیده‌ای، مرجع تحرک، تعامل، انعطاف‌پذیری و ارزش‌های مرجعی به حساب می‌آمد، در حالی که چنین ضرورتی در ساختار چنان حکومتی وجود نداشت، اما اوضاع به‌گونه‌ای ترسیم شد که هر گونه مقاومت یا مخالفتی با این منطق به منزله همراه نبودن با جمع و خواسته‌های مردم و مزاحمت در مسیر تجدد و مخالفت با دموکراسی و پیشرفت تلقی می‌شد. بنابراین، مسابقه روشنفکری برای همگام شدن با نظریه استبداد قانونی‌شده و سردار آن یعنی رضاخان، پایانی نداشت. همه باور کرده بودند که در این جنبش دائمی هیچ روشنفکری نباید در مسیر تجدد و توسعه جا بماند. گوش‌ها و چشم‌ها آن‌چنان بسته شد و عقل‌ها آن‌چنان از کار افتاد که هیچ‌کس حالت ناپایداری دائمی و خردگریزی چنین نظریه و دولت برآمده از آن را ندید و خود را در خدمت اشتباهی سیری‌ناپذیر استبداد جدید قرار داد. اشتباهی که بر طبق قانون خاص خود حرکت می‌کرد و وقتی به حرکت افتاد دیگر امکان توقف آن وجود نداشت.

همان تصویری که آنتونی گیدنز از گردونه بی‌مهار مدرنیته ترسیم می‌کند؛ ماشین بی‌فرمانی که قدرت عظیمی دارد و هر آن ممکن است از نظارت و کنترل ما خارج شود و خودش و هر

۱. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

چیزی که سر راهش قرار می‌گیرد، نابود کند.^۱ حرکت استبداد در ایران پس از قانونی شدن به مثابه حرکت گردونه بی‌مهاری، در مسیری می‌افتد که دیگر قابل کنترل نبود. نه مجلس قانونگذاری مشروطه، نه احزاب سیاسی، نه روشنفکری بی‌بنیاد این دوره نمی‌تواند مسیر و سرعت گردونه استبداد منور را مهار کنند. این گردونه سرشار از تنش، تعارض و کشمکش‌های متخالف، تمامی مراجع اقتدار ملی را مورد تهاجم قرار می‌دهد و زیر پای تجدد قربانی می‌کند.

نقش روشنفکری در ایران این بود که جلوتر از توده‌ها و نه در کنار آنها، قرار گیرد تا بتواند حقیقت را سرکوب کند و برخلاف ماهیت روشنفکری حقیقی، علیه آن شکل‌هایی از قدرت که او را در حوزه دانش، حقیقت، خودآگاهی و رازدانی‌های خود به حساب نمی‌آورد، مبارزه نماید.

استبداد قانونی‌شده هیچ عملی را خارج از اراده خود مثبت ارزیابی نکرد، مگر آنکه در چهارچوب این نظریه جای گیرد و به سهم خود به آن شتاب بخشد. آزادی حتمی برای کسانی که در به ثمر نشستن استبداد قانونی‌شده هزینه کرده بودند، مانعی بود که راه حرکت این نظریه را کند می‌کرد. بنابراین، تمام کسانی که به هر دلیلی در حرکت استبداد قانونی‌شده مانع ایجاد می‌کردند، دشمن تلقی می‌شدند و با آنان چون دشمن رفتار شد.

مجرمیت و بی‌گناهی در عصر حاکمیت این نظریه به صورت تصورات عاری از معنا جلوه‌گر شد، کسی که در راه سیطره طبیعی یا تاریخی تجدد و استبداد قانونی‌شده و دیکتاتوری منور مانع ایجاد کند مجرم است. استبداد مدرن معنای جدیدی به فهم قانون و عملکردهای ضد قانون داد. قانون به جای آنکه عامل ثبات و پایداری شود به صورت ابزار اعمال خشونت دیکتاتوری

در آمد. حکومتی که ناپایداری دائمی و عمقی جامعه را در سطحی آرام و به ظاهر باثبات یدک می‌کشید.

انقلاب عدالت‌طلبانه‌ای که بعداً در نظام مشروطه سلطنتی استحاله شد، به نسلی تعلق داشت که قرار بود دستاوردهای فرهنگ ایرانی را برای انتقال به نسل بعدی حفظ و حراست نماید و بر آن چیزهایی بیفزاید.

اما ایدئولوژی استبداد قانونی‌شده با رها کردن افکار و تعالیم ریشه‌دار و تولیدکننده گذشته، به بهانه پذیرش افکار و اندیشه‌های نو، گسستگی رعب‌آوری در بنیادهای جامعه ایران ایجاد کرد.

انقلاب مردم ایران قرار نبود نوآوری‌های ویران‌کننده‌ای به همراه آورد، تنها قرار بود آغازی برای گذار از نظم پوسیده و کهنه گذشته و از نو بنا کردن دنیای مشترک جدیدی باشد؛ دنیایی که نسل انقلابی، ثبات و پایداری آن را به عهده بگیرد و از آن محافظت کند و به آن معنا بخشد. اما استبداد قانونی‌شده با تمام وجودش با چنین انقلابی مخالف بود و معتقد بود که باید با تداوم تاریخی ایران قطع رابطه کرد و ۱۴۰۰ سال فرهنگ و تمدن و تولیدات فرهنگی و شعر و عرفان و سیاست و مذهب و دین و دولت را نادیده گرفت و به دوره‌ای پیش از آن بازگشت، دوره‌ای که نمادهای شاخصی برای دفاع عقلانی از آن وجود نداشت. این ایده، ایده‌ای کاملاً ضد ثبات و پایداری و همسازی و هم‌آوازی و وحدت اجتماعی بود.

استبداد قانونی‌شده تداوم تاریخی ایران را از بین برد و بین دستاوردهای گذشته، ابتکارات زمان حال و آرمان‌های آینده دره‌های عمیقی ایجاد کرد و به ایده گسست از ریشه و ساختن جامعه‌ای بی‌هویت در درون خود اقدام کرد. پیروان این نظریه در شرایطی این مصیبت را بر ایران نازل کردند که دنیا با تمام توان خود به سمت سازندگی و کشف فضاهای جدید و پیشرفت در تلاش بود. اما نظریه‌پردازان استبداد منور تمام تجدد را در جابه‌جایی کفش و کلاه مردم و برداشتن چادر از سر زنان و رواج بی‌عفتی و بی‌دینی و نابودی نشانه‌های دینی و فرهنگی جامعه خلاصه کردند و برای این اقدامات نابخردانه، جشن و هنر در مرکز ادب و شعر

فارسی برگزار نمودند و به عقل، درایت، آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی مردم ایران لبخند تمسخر زدند.

◆ استبداد منور و شکل‌گیری حاکمیت قدرت بی‌شکل در ایران

استبداد قانونی‌شده یا منور، نظامی بود که در آن سازندگان دنیای خیالی جدید در مراقبت از دنیای خود پیوسته در برخورد با عوامل مزاحم درگیر می‌شدند. محافظت از یک اوضاع ناپایدار مستمر، منطق استبداد منور بود. تبلیغات رضاخانی نقش اصلی را در عقلانی‌نشان دادن این اوضاع دنبال کرد، تبلیغاتی که به عقل سلیم جامعه به شدت توهین می‌کرد و فهم واقعیت را از جامعه دریغ می‌نمود و پنهان نگه می‌داشت. دنیای استبداد قانونی‌شده دنیایی خیالی، متکی به دروغ و تزویر و انسجامی ادراک‌ناپذیر بود. تبلیغ از چنین اوضاعی جزء وظایف سازمان نهفته در دل استبداد منور برد، روشنفکرانی که هدف آنها عبور دادن دروغ‌ها از مجرای واقعیت‌ها و بنا کردن یک دنیای خیالی جدا از دنیای واقعی بود.

منطق دیکتاتوری منور لزوماً شکل جدیدی از قدرت لجام‌گسیخته حکومتی را یدک می‌کشید. قدرتی که با نیروی پلیس مدیریت می‌شد و در جامعه کلیه بخش‌ها را تکلیف می‌کرد تا بر اساس آن رفتار کنند. استبداد قانونی‌شده بدون وجود هر گونه سلسله مراتبی از طریق ویران ساختن هر نوع وساطت، رقابت، احساس مسئولیت و مشارکت، قدرت بی‌شکلی را در جامعه ایران پایه‌ریزی کرد. استبداد قانونی‌شده برخلاف شعارها و ظواهرش با هر اصلی از اصول اقتدار مخالف بود و تمامی سلسله مراتب‌های واقعی و مقاومت در برابر حتی منطق خود را برنمی‌تابید.

حکومت رضاخان به معنای واقعی، حکومت توتالیتری بود که سطوح سیاسی مسئولیت‌ها را از بین برد و اجازه نداد که طبقات، نهادهای اجتماعی و سایر سازمان‌های مسئول، سهم خود را از اقتدار و فرمانبری دریافت کنند. معزول کردن، ترفیع گرفتن و هر گونه جابه‌جایی در طول

دوران حکومت پهلوی فاقد منطق سازمان بود و عمل اقتدار از سطح ظاهر و عینی به پشت صحنه منتقل شد.

در استبداد قانونی شده رضاخانی جذب، در آمیختگی و هم‌مایگی بی‌معنا بود. به جای اینکه دولت در جامعه شکل بگیرد، انگیزه دولت به سمت حل کردن جامعه و نهادهای آن در درون دولت و یکی شدن آنها در دولت رفت.

حکومت رضاخان، حکومتی بود که در آن کانون قدرت اگر چه قابل مکان‌یابی بود، اما به صورت عاملی اجرایی در همه جا حضور و قصور داشت و به‌طور پنهان و آشکار جامعه را تحت سیطره خود گرفت و برنامه‌هایش را به جامعه تحمیل کرد. استبداد قانونی شده برای اینکه جامعه‌ای سوای جامعه گذشته بنا کند و شهروندان ایده‌آل برای خود ترتیب دهد در هر سطحی اراده خود را بر جامعه تحمیل و در نشر آن کوشید و با مهار کردن تنوع و تعهد به فرهنگ و دین، هنجارهای خود را به نمایش گذاشت. استبداد قانونی شده تلاش کرد تمامی نشانه‌های متمایز کننده جامعه از حکومت را از بین ببرد و تیشه به ریشه شناسایی دوجانبه دولت و ملت بزند.

◆ استبداد مدرن در قالب جنبش‌های مخملی

- روشنفکری ایران عصر انقلاب اسلامی چرا هنوز هم در حال و هوای استبداد قانونی شده زندگی می‌کند؟

- روشنفکری در عصر انقلابی اسلامی چرا معترض است؟

- آیا این اعتراض مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی است؟

- می‌توانیم به شعور اجتماعی و تاریخی جریان روشنفکری در ایران اعتماد کنیم؟

- دلایل این اعتماد چیست؟

نیست. تاریخی است تنیده شده در تاریخ استبداد مدرن ایران؛ چگونه می‌توان به چنین تاریخی اعتماد کرد؟ روشنفکری نه تنها به ندرت در تاریخ معاصر به سرکوبی‌های استبداد، سلب آزادی‌های منبعث از جنبش‌های اجتماعی که عموماً به دست روحانیت رهبری شده حساسیت‌های منفی نشان داده است و در کنار دیکتاتورها نه تنها به سرکوبی و انحراف و استحاله این جنبش‌ها پرداخته است بلکه از بدو پیدایش تا به امروز بر دیدگاه‌هایی تأکید می‌کند که بر پایه آن کل جامعه زیر سیطره و سلطه دولت مقتدری است که به طور منظم و مستمر ترس، نفرت، وحشت، ترور و سرکوب را تولید می‌کند.

روشنفکری در ایران با حضور در سرکوبی‌های روزمره استبداد قانونی‌شده و تسری این سرکوب در کلیه بخش‌های زندگی مردم، قدرت استبداد مدرن و حامیان خارج از مرزهای آن را از طریق فنون سمعی و بصری، رسانه‌ها و تولید انبوه مطبوعات و تشکیل اجتماعات و تأسیس احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذی که از درون قدرت حاکم ارتزاق می‌کردند، افراد جامعه را هیپنوتیسم کردند و اندیشه‌ها و عقاید مردم را دستکاری نمودند.

به نظر نمی‌رسد که هنوز هم ملت ایران این سابقه تاریخی و آن سرکوبی‌های رعب‌آور و گجی‌های روزمره ناشی از آن را از یاد برده باشند. حتی اگر هنوز در متن جامعه مردم‌سالار عصر جمهوری اسلامی زندگی کنند اما به محض اینکه فریادی از این جریان بلند می‌شود که در آن بویی از دموکراسی، حقوق بشر، تجدد و ترقی و امثال اینها به مشام برسد، مردم گویی صدای پای استبداد،

**آزادی حتمی برای کسانی که در به
ثمر نشستن استبداد قانونی‌شده
هزینه کرده بودند، مانعی بود که راه
حرکت این نظریه را کند می‌کرد.
بنابراین، تمام کسانی که به هر
دلیلی در حرکت استبداد
قانونی‌شده مانع ایجاد می‌کردند،
دشمن تلقی می‌شدند و با آنان چون
دشمن رفتار شد.**

دیکتاتوری، آنارشیزم، توتالیتریسم و فاشیزم را به گوش خود می‌شنوند.

مردم می‌فهمند که این استبداد مانند سال‌های حاکمیت مشروطه سلطنتی و حکومت‌های قاجاریه و پهلوی دیگر چکمه و سرنیزه و تفنگ ندارد. آنها می‌دانند در عصر جمهوری اسلامی دیگر غربگرایان شبه روشنفکر را نباید از طریق چکمه و سرنیزه شناسایی کنند بلکه امروز استبداد مدرن در قالب مسائل سیاسی و حقوقی مانند دموکراسی، حقوق بشر، حقوق اقلیت‌ها، حقوق شهروندی، آزادی‌های سیاسی و اخلاقی، حقوق زنان، حقوق همجنس‌بازان و قبض و بسط‌های متصل به اینها به میدان می‌آید. امروزه غربگرایان سکولار تمام چرخ‌دنده‌های جامعه را از طریق فیلتر کردن هویت‌های واهی و مجازی در ضمیر افراد و جامعه، به‌گونه‌ای القا می‌کنند که شرایط زندگی در آن هیچ تفاوتی با زندگی در دوران استبداد قانونی شده ندارد. اکنون نباید تردید کرد که استبداد در ایران دیگر به صورت نظام سیاسی و ایدئولوژی‌های فریبنده غربی عمل نمی‌کند، بلکه در ماهیت واقعی و در هیئت و هیبت ارمان‌های حقوق بشر و لیبرال دموکراسی، قبض و بسط معرفت، جامعه مدنی، حقوق شهروندی و امثال اینها به میدان می‌آید.

در عصر جمهوری اسلامی پیروان استبداد منور با استفاده از امیال منبعث از انقلابات رسانه‌ای و بهره‌برداری از سرخوردگی‌های جنسی جامعه، خوب به هم پیوند می‌خورند و از این طریق در دل جوانان این مملکت نفوذ می‌کنند. پدرسالارهای عصر پایان مدرنیته با استفاده از هویت‌های مجازی، فلسفه‌های مجازی، دین مجازی، حقوق بشرهای



ایدئولوژی استبداد قانونی شده با رها کردن افکار و تعالیم ریشه‌دار و تولیدکننده گذشته، به بهانه پذیرش افکار و اندیشه‌های نو، گسستگی رعب‌آوری در بنیادهای جامعه ایران ایجاد کرد.



مجازی و سرکوب عقل و حقیقت و واقعیت و نابودی دین و اخلاق و فلسفه‌های حقیقی راه را

برای سرکوب‌های بعدی هموار می‌سازند و این فاشیسم و توتالیتریسم جدید همان چیزی است که ماهیت خود را در افغانستان و عراق نشان داد.

اکنون در ایران، شمار فعالان این نوع فاشیسم در میان جریان‌های منورالفکری کم نیستند. در واقع تردیدی نباید کرد که در درون هر منورالفکر غربگرایی نوعی فاشیست و آنارشیکست خفته وجود دارد. از این پس باید بپذیریم که در ایران و در سایر کشورهای جهان، فاشیسم و استبداد منور، به کار مخفیانه‌ای اطلاق می‌شود که به تمام معنا عمل سیاسی را بی‌اعتبار و به جنبش‌های مخملی روی می‌آورد.

سرکوب آرمان‌ها، باورها، اعتقادات، دین، اخلاق، فلسفه، عقل، معنویت، آزادی و عدالت با نفی عمل سیاسی و مردود شمردن هر گونه تحول اجتماعی خارج از سیطره گفتمان‌های رسمی غرب در حوزه فلسفه سیاسی و اجتماعی، به صورت کلمات نمادین عمل خواهد کرد.

این تم‌هایی که جناح چپ و راست غربگرا در ایران از آن بهره می‌گیرند، اکنون مدت‌هاست که به شکل دستور کار این گروه در قالب پروژه انقلابات مخملی قرار دارد. انقلابات مخملی تنها برای انحراف مستقیم نظام‌های اجتماعی و مردمی غیر غربی به کار نمی‌رود و فقط با ایدئولوژی غرب پیوند ندارد، بلکه تلاش می‌کند که الگوها و هنجارهای پذیرفته شده خود را بر جامعه تحمیل کند و هر آنچه یا هر آن کس را که به آن تأکید نکند حذف نماید. اقدامات زنجیره‌ای در صدور بیانیه‌ها، نامه‌های مستمر برای بحرانی نشان دادن اوضاع، از دست رفتن حقوق بشر و آزادی، دفاع از حقوق آدمکشان و مفسدان و قاچاقچیان به بهانه حذف اعداها، دفاع از حقوق زنان و کودکان و غیره روشی است که مارک خود را بر جسم و روان جامعه ایران می‌زند، جامعه را کنترل می‌کند و به دلخواه خود نظام می‌بخشد و تا آنجایی این روش را ادامه می‌دهد که نوعی صمیمیت مجازی از این طریق به وجود آید و همه باور کنند که واقعا اوضاع بحرانی است و باید به دنبال دست آهینینی بود که بیاید همه را نجات دهد؛ یعنی همان روشی که انقلاب فرانسه را به ناپلئون و انقلاب مشروطه ایران را به رضاخان و جنبش ملی شدن صنعت نفت را به مصدق و انقلاب اسلامی را به بنی‌صدر و جمهوری اسلامی را به دوم

خرداد رساند!!

استبداد مدرن امروزه در ایران با تکیه بر نظریه انقلاب مخملی، کلیه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و حتی جسم و ذهن جامعه به خصوص جوانان را در برمی‌گیرد. در استبداد مدرن دیگر دادگاه‌ها، پناهگاه‌ها و زندان‌ها نیستند که برای زندانی کردن انسان عمل می‌کنند بلکه مجموع نهادهای درگیر در امور آموزشی، تربیتی، اجتماعی، نهادهای مدنی و سایر مراکز به ظاهر دفاع از حقوق اجتماعی، جامعه را به بند می‌کشند.

اکنون ما در ایران نحوه حضور این جریان را در همه جا به خوبی حس می‌کنیم. در بخش‌های اجتماعی، آموزشی، بیمارستان‌ها، پزشکان، مدرسه، دانشگاه، مراکز دانش‌آموزی و در شبکه‌های وسیعی از جامعه به گونه‌ای حضور دارند که بتوانند باورها را سامان دهند و مقررات مربوط به نظارت بر همه کسانی که به نوعی به انقلاب اسلامی، آرمان‌های امام خمینی و نظام جمهوری اسلامی معتقدند؛ تنظیم کنند.

◆ انقلاب مخملی، جمهوری اسلامی و حکومت اکثریت‌های خاموش

شاید باور کردن این مسئله سخت باشد که در ساختار نظام جمهوری اسلامی در درون مراکز آموزشی دانشگاه‌ها و غیره دفاع کردن از جمهوری اسلامی و آرمان‌های امام خمینی این‌قدر سخت باشد و اکثریتی که به ظاهر و بر اساس قواعد مردم‌سالاری، حکومت از آن آنها است این‌گونه مغبون اقلیت غوغاسالار باشد!

اکنون فضا را به گونه‌ای سنگین و تنظیم کرده‌اند که اگر استاد یا معلمی به دفاع از نظام جمهوری اسلامی در سر کلاس بپردازد، مورد تردید علمی، اخلاقی و سیاسی قرار می‌گیرد. کسی جرئت دفاع از جانفشانی‌های فرزندان این مرز و بوم را در حفاظت از کشور و حمایت از هشت سال دفاع مقدس ندارد و جمهوری اسلامی به خاطر دفاع از عدالت، مبارزه با استکبار و حفظ هویت، فرهنگ و استقلال کشور باید از گذشته خود توبه کند. استادی که در دوران سخت

این مملکت از کشور گریخته بود و در سایه‌سار استکبار به تحصیل مشغول شده بود، با سلام و صلوات به کشور برگردانده می‌شود و نام این عمل احمقانه را دفاع از علم می‌گذارند و سپس اساتیدی را که با تمام وجود از این مملکت دفاع کردند، محروم می‌نمایند.

باور کنید معنای انقلاب مخملی همین است. در ایدئولوژی استبداد قانونی شده که امروز در قالب انقلاب مخملی عمل می‌کند، همه چیز باید مارک غربی داشته باشد. همان‌طوری‌که در انقلاب مشروطه و عصر رضاخان و محمدرضا چنین بود.

دفاع از مذهب در جامعه بسیار سخت

شده بود همان‌طوری‌که امروز هم شرایط

را به گونه‌ای ساخته و می‌سازند که

مذهبی بودن و دفاع از دین در حال سخت

شدن است. فهم نظریه انقلاب، نظام

جمهوری اسلامی، فهم دین، فلسفه،

دنیای استبداد قانونی شده دنیایی خیالی، متکی به دروغ و تزویر و انسجامی ادراک‌ناپذیر بود.

انقلاب، فهم علم، معرفت، سیاست، اجتماع، فهم علوم انسانی، علوم پایه و غیره اگر خارج از گفتمان‌های رسمی غرب باشد از افتخار علمی بودن محروم می‌شود و مارک کفرآمیز ایدئولوژیک می‌خورد. تاریخ، علم، دانش و معرفت، سیاست و ... باید خنثی باشد تا علمی باشد. حرف زدن از هویت، فرهنگ ملی، استقلال و آزادی، اقتصاد بومی و علم بومی، سیاست بومی و جامعه‌شناسی بومی و غیره مورد تمسخر قرار می‌گیرد و مبشران دیکتاتوری مدرن و مدرنیسم، برای ما فتوا صادر می‌کنند که «در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک می‌بایست با نقد مفاهیم محافظه‌کارانه‌ای مانند «هویت ایرانی» یا «اصالت فرهنگی» توأم باشد»^۱.

۱. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایران (تهران: طرح نو، ۱۳۸۱

، چ ۲)، ص ۳۷.

از نظر هواداران استبداد مدرن، ارائه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» باشد نه با دموکراسی سازگار خواهد بود، نه با مدرنیته ... از این منظر فرقی نمی‌کند که این تلاش به نام دین یا نژاد یا فرهنگ ایرانی صورت گیرد یا به نام حفظ خود در برابر هجوم بیگانگان و نفوذ فرهنگی آنان.^۱

فهم آنچه گفته شد نیاز به تلاش زیادی ندارد. اکنون روشنفکری غربگرا و سکولار در ایران مأموریت جدیدی دارد. سیاق حرف روشنفکری پیرو نظریه انقلاب مخملی با روشنفکری پیرو نظریه استبداد قانونی‌شده (دیکتاتوری منور) هیچ تفاوتی ندارد.

میرزا ملک‌خان، آخوندزاده، تقی‌زاده و سایر اصحاب نظریه استبداد قانونی‌شده همان چیزی را می‌گفتند که امروزه اصحاب انقلاب مخملی می‌گویند. آنها در عصری به ما می‌گویند که گفتمان‌های مبتنی بر «اصالت» و «هویت» دیر یا زود یا به ابزار دستکاری ایدئولوژی‌های مستبدانه، یا به دل‌مشغولی‌های فکری روشنفکران آشفته‌فکر بدل خواهد شد^۲ که نظریه‌پردازان بزرگ‌ترین مبشر پایان ایدئولوژی و پایان تاریخ و شعاردهنده اصلی جهان‌سازی و جهانی شدن، فریاد می‌زنند که بعد از ۱۱ سپتامبر ما امریکایی‌ها با مشکل اساسی هویت ملی روبه‌رو هستیم.^۳

منطقی که در عصر جمهوری اسلامی اساس اعتراضات روشنفکری را به وجود آورده است، مبانی عقلانی ندارد، بلکه از همان پیشینه تاریخی‌ای سرچشمه می‌گیرد که جناح افراطی منورالفکری غربگرایی عصر قاجاری و حکومت پهلوی همواره بیدادگری‌ها و اعمال سرکوب‌های واقعی حکومت‌های دیکتاتوری را در مقاطع خونبار تاریخ ایران توجیه کردند و همواره در برابر وجدان بیدار ملی و دینی به گونه‌ای عمل کردند که گویی از جنایات این

۱. همان.

۲. همان.

۳. ساموئل هانتینگتون، چالش‌های هویت در امریکا (تهران: مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۴)، ص ۲۵.

دوره‌های تاریک و خانمان‌برانداز و فرصت‌سوز بی‌خبرند یا اساساً در این دوره‌ها سرکوبی واقع نشده است و ملتی عقب‌نگه داشته نشده‌اند.

اگر چنین نبود کدام وجدان تاریخی به این جریان‌ها اجازه می‌داد که ایران عصر انقلاب اسلامی را با آن همه آزادی‌ها و عزت و استقلال و آبادانی و شرافت، بدتر از رژیم‌های استبدادی دوران گذشته القا کنند!!

از شکست ایران در جنگ با روسیه و از دست دادن بخش اعظمی از خاک وطن تا انعقاد قرارداد رویترو و سایر قراردادهای استعماری که توان هر گونه رشد و توسعه را در ایران از بین برد و از انقلاب مشروطه و قانونی شدن استبداد و دیکتاتوری در درون یک خانواده و مادام‌العمر شدن حکومت در این خانواده‌های بی‌خاصیت تا روی کار آمدن سیاه‌ترین استبداد تاریخ ایران یعنی حکومت رضاخان پهلوی و جنایت‌هایی که این حکومت و وارث آن علیه فرهنگ، استقلال، دیانت و پیشرفت این کشور کرد و از شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت تا جنایت‌هایی که در انقلاب اسلامی سال

◆

حکومت رضاخان به معنای واقعی، حکومت توتالیتری بود که سطوح سیاسی مسئولیت‌ها را از بین برد و اجازه نداد که طبقات، نهادهای اجتماعی و سایر سازمان‌های مسئول، سهم خود را از اقتدار و فرمانبری دریافت کنند. معزول کردن، ترفیع گرفتن و هر گونه جابه‌جایی در طول دوران حکومت پهلوی فاقد منطق سازمان بود و عمل اقتدار از سطح ظاهر و عینی به پشت صحنه منتقل شد.

۱۳۵۷ علیه ملت ایران به وقوع پیوست، تاریخ بیشترین وحشی‌گری و اعمال بی‌رحمانه خشونت را از ناحیه سلطنتی که پایه‌ریزان آن منورالفکران غربگرایی ایران بودند، در سینه خود ثبت نموده است، اما این صفحات تاریک هنوز آن بصیرت لازم را برای کالبدشکافی واقعی انقلاب

بزرگ ملت ایران و حکومت مردم‌سالار جمهوری اسلامی، خارج از چهارچوب‌های گفتمان‌های رسمی غرب برای جریان روشنفکری ایران ایجاد نکرد.

اکنون روشنفکران نظریه استبداد قانونی‌شده و انقلاب مخملی را باید به داشتن ماسک عصبیت و تمایل برای پنهان ساختن وزن واقعی خطاکاری‌ها و جنایت‌های گذشته و همچنین دستاوردهای عظیم انقلاب اسلامی و نظام مردم‌سالار جمهوری اسلامی متهم کرد. همان‌طور که امام فرمود آنها برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند، چون اهل منطق نیستند. آنها در توجیه دقیق ارزش‌های انقلاب اسلامی، مزیت‌های مردم‌سالاری دینی و پیشرفت جامعه ایرانی در سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی و بازنمایی فرهنگ جامعه‌ای در حال پیشرفت و توسعه، تصویر کاملاً وارونه‌ای را ترسیم می‌کنند.

اکنون همه حلقه‌های متصل به روشنفکری غربگرا از جریان‌های تکنوکرات، احزاب و گروه‌های سیاسی چپ و راست و به ظاهر ملی‌گرا با تمام توان خود برای سرکوب انقلاب مردم ایران فعالیت می‌کنند. به بیانی دیگر، دنیای این گروه‌های به اصطلاح روشنفکر، ترقی‌خواه، توسعه‌یافته و ملی‌گرا، آکنده از انواع و اقسام نیرنگ‌ها و تهدیدهاست.

سیاست‌های روشنفکری غربگرا در ایران تابلویی از مدرنیته و آینده انسان‌ها را ترسیم می‌کند که بسیار تاریک و رعب‌آور است. این گروه نزدیک به دویست سال است که به ملت ایران وعده پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی و برای همگان سعادت و نیکبختی و ترقی دادند، اما نه تنها این‌گونه نشد بلکه با رها کردن ملت ایران در چنگال استبداد قانونی‌شده و سرمایه‌داری و کمونیسم جهانخوار، جز تباهی زندگی انسانی اجتماعی و فرهنگ و اعتقادات ملی چیزی به بار نیاوردند.

اکنون به برکت رهبری‌های خردمندانه و فرهنگ‌دانه معمار بزرگ انقلاب اسلامی، ملت ایران سه دهه است که با تکیه بر اعتقادات و توانایی‌های خود راه دشوار رشد و سعادت و اعتلای اسلامی و انسانی را طی می‌کند.

روشنفکران غربگرا می‌خواهند تاریخ را تکرار کنند و ما را دوباره به دامن غرب و

نظریه‌های استبداد منور و انقلاب مخملی آن برگردانند. آگاهی دادن به خطرات فعالیت‌های فریبنده و شعارهای عوام‌فریبانه این جریان وظیفه همیشگی نخبگان فکری و روشنفکران واقعی این مرز و بوم و از ارکان بیداری اسلامی - ایرانی است. مردم ایران باید به این جریان بفهمانند که قطع رابطه با گذشته تلخ این مرز و بوم جدی است و از این پس برای پاسخگویی به نیازهای واقعی خود هیچ‌گاه به نظریه‌های بیگانگان و مبشران اندیشه‌های آنها اعتماد نخواهند کرد و برای مقابله با مشکلات و رویدادهای ناگوار طبیعی و غیر طبیعی که همیشه زیست طبیعی و اجتماعی ما را تهدید می‌کند راه حل دیگری جز رجوع به اصول و آرمان‌های خود نخواهند جست.

سوء ظن داشتن به هر نوع جریان غربگرایی روشنفکری و ایدئولوژی‌هایی که از آنجا بسته‌بندی شده و به جاهای دیگر صادر می‌شود و کسب آگاهی از تاریخ جوامعی که زیر سیطره غرب و غربگرایان از هم گسیخته شدند و آرزوی تجدد و ترقی را به گور بردند، یک وظیفه ملی و دینی است. این تصویر واقعی آرمان‌های منبعث از انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی است که موجب تغییر نگرش عمیقی در ارتباط با نظام باروری فرهنگ و سیاست در کشور ما خواهد شد. این حقایق بدون توجه به تاریخ گذشته ایران و بدون توجه به عملکرد جریان‌هایی که این تاریخ را بر ما تحمیل کردند و همچنین بدون توجه به باورها، اعتقادات و ارزش‌های پذیرفته شده مردم عمل نمی‌کند و به بازتولید نمی‌رسد. زندگی خصوصی، زندگی دینی و زندگی سیاسی در ایران دیگر به صورت موضوعات جدای از هم مطرح نیستند. دین خود را در همه برش‌های زندگی شخصی و سیاسی و اجتماعی ملت ایران از نظر محتوا و عملکرد در آمیخته است. در واقع بسیاری از امور سیاسی از مسیر احساسات دینی در ایران به جریان می‌افتد.

دین در ایران مثل غرب نیست. دین بعد از انقلاب اسلامی تمام هم خود را در توفیق و تحقق الزام‌های شکوفا شدن جامعه ایران به کار می‌گیرد. برای همین است که دین و دینداران امروزه در معرض افکار عمومی قرار دارند و پیوسته کالبدشکافی می‌شوند. ما امروزه در جهانی

زندگی می‌کنیم که مدرنیته و مدرنیسم نماد کارآمدی توتالیتری حکومت‌هایی است که در آن کمیته‌های اجرایی، رؤسای سیاسی، بازوهای اجرایی و احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، بازوهای اجرایی کرامت‌های سرمایه‌داری‌ای هستند که با تمام توان خود بر جمعیت بردگان در جهان غیر سرمایه‌داری و سرمایه‌داری حکومت می‌کنند و برای این حکومت نیازی به جبر و زورگویی کلاسیک ندارند، زیرا با به کارگیری بازوان اجرایی به نام روشنفکری به‌گونه‌ای در جوامع القا می‌کنند که اعضای آن جامعه در کنار معشوق و دل‌داده خود به سر می‌برند.

مدرنیته، حقوق بشر، دموکراسی، لیبرالیسم و تجدد را دوست بدارید، زندگی جز در جوار آن امکان‌پذیر نیست. این است وظیفه تعیین شده برای روشنفکران غربگرا، سازمان‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای، سردبیران جراید، اساتید دانشگاه‌ها و نیز کسانی که قبله آرمان‌ها و آرزوهای خود را در ایدئولوژی‌های غربی و اتوپیاها وابسته به آن می‌بینند.

ناکجاآبادی که سال‌هاست در چشم‌اندازهای دوردست به ما نشان می‌دهند، اما اکنون سال‌هاست که ناکجاآبادهای غرب تحقق پیدا کرده و به پایان راه رسیده است. الان مشکل مردم ایران و جهان این است که در برابر مسئله بسیار دلهره‌آورتری قرار دارند و آن این است که از تحقق نهایی ناکجاآبادهای غربی چگونه احتراز کنند؟ و اگر احتراز

در ایدئولوژی استبداد قانونی شده که امروز در قالب انقلاب مخملی عمل می‌کند، همه چیز باید مارک غربی داشته باشد. همان طوری که در انقلاب مشروطه و عصر رضاخان و محمدرضا چنین بود.

کردند و نخواستند بر اساس کارخانجات مونتاژ آرمانشهرهای این اتوپیا زندگی کنند، چگونه از تجاوزات و شیخون‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی آنها در امان باشند. ناکجاآبادهای غربی ارمغانی جز عقب‌ماندگی، فقر، بیماری، جنگ و خشونت، نابودی محیط زیست، تخریب خانواده، تخریب انسانیت و سرگشتگی و حیرانی و گمگشتگی نشانه‌ها چیزی به ارمغان نیاورده است.

اکنون با انقلاب اسلامی برای ملت ایران، قرن تازه‌ای آغاز شده است. قرنی که در آن دانشمندان، فرهیختگان و روشنفکران، آرزوی احتراز از ناکجاآباد ضد عفونی شده غربی و بازگشت به جامعه‌ای واقعی دارند. جامعه‌ای که اگر چه به اندازه ناکجاآبادهای غربی پیشرفته نیست ولی مبتنی بر آزادی، عقلانیت، معنویت و عدالت است، جامعه‌ای نیست که توسط تراست‌های جهانی هدایت، توسط علم اغوا و از بی‌عاطفگی بیمار باشد.^۱

◆ نتیجه‌گیری: ضد انقلاب و بازگشت استبداد مدرن

ضد انقلاب و استبداد منور هر دو پدیده‌ای هستند که در انقلاب فرانسه به وجود آمدند. در پشت نظام تئوریک استبداد مدرن متفکران معروفی از عصر روشنگری اروپا و انقلاب فرانسه

خوابیده‌اند. فلاسفه، مؤلفان دایره‌المعارف

و علمای اقتصاد اروپا در قرن هجدهم

پشتوانه تئوریک استبداد مدرن بودند. اگر

چه اینها به ظاهر خود را دشمن حکومت

استبدادی نشان می‌دادند (همان‌طوری که

منورالفکران عصر قاجاری نیز چنین

نشان می‌دادند)، اما هیچ‌یک با بودن نظام

سلطانی در مملکت مخالف نبودند و هیچ

کدام علمدار مرام دموکراسی به شمار

دفاع از مذهب در جامعه بسیار

سخت شده بود همان‌طوری که امروز

هم شرایط را به گونه‌ای ساخته و

می‌سازند که مذهبی بودن و دفاع از

دین در حال سخت شدن است.

۱. برای درک ناکجاآبادهای ضد عفونی شده غربی نک: آلدوس هاکسلی، دنیای قشنگ نو، ترجمه سعید حمیدیان (تهران: نیلوفر، ۱۳۷۸، چ ۳) و همچنین: اتین کابه، سفر به آرمانشهر (ایکاری)، ترجمه محمد قاضی (تهران: تهران، ۱۳۷۲). درخور ذکر است که: این مقاله با الهام از کتاب دموکراسی پساتوتالیترا اثر ژان پیرلوگوف نوشته شده است، نک: ژان پیرلوگوف، دموکراسی پساتوتالیترا، ترجمه کاظم ایزدی (تهران: چشمه، ۱۳۸۶).

نمی آمدند.

غالب این روشنفکران مثل دیدرو، دالامبر، منتسکیو، لاوازیه، روسو و غیره همان طور که آلبر ماله و ژول ایزاک در کتاب تاریخ قرن هجدهم، انقلاب فرانسه و امپراتوری ناپلئون گفته اند: با ولتر همصدا بودند که مردم به واسطه جهلشان قابل اداره کردن خود نیستند و بهتر است که همیشه در این جهل باقی باشند.^۱ منتسکیو حکومت مشروطه سلطنتی انگلیس را بالاترین و بهترین اقسام حکومت ها می شناخت و ولتر هم به چنین حکومتی که در رأسش یک شاه قانونی شده قرار داشت تمایل نشان می داد شاید فقط روسو بود که چنین حکومتی را نمی پسندید و ملت انگلیس را به خاطر پذیرش چنین حکومتی احمق می شمرد.^۲ شعار بنیادین روشنفکران عصر انقلاب فرانسه این بود:

همه چیز برای ملت و هیچ چیز توسط ملت، یعنی وظیفه حکومت این است که مردم را وسیله کسب خیرات قرار ندهد و آنها را در امور دخالت ندهد، زیرا جهل ملت موجب ندامت است. مرام آنها سلطنت یک پادشاه مقتدر بود. پادشاهی که قدرت سلطنت را با نیروی عقل و خرد خود قرین سازد و مردم را به ساحل نجات نزدیک کند. از نظر روشنفکران انقلاب فرانسه متقاعد کردن و به راه آوردن یک مستبد بهتر از متقاعد کردن یک ملت جاهل بود و حصول نتیجه به وسیله این مستبد منور سریع تر به دست می آمد.

روشنفکران عصر انقلاب فرانسه نمی توانستند به انتظار ترقی عقلانی مردم بنشینند. از آنجایی که روشنفکران ایران در این دوران مقلد بی چون و چرای روشنفکران انقلاب فرانسه بودند دقیقاً به همان راهی رفتند که آنها رفتند. روشنفکران فرانسه تمام آرمان های دیکتاتوری منور را در حکومت ناپلئون و بناپارتیسم انقلاب فرانسه و روشنفکران عصر نهضت مشروطیت همه آرمان های دیکتاتوری منور را در رضاخان و پهلویسم مشروطیت پیدا کردند.

۱. آلبر ماله و ژول ایزاک، تاریخ قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی

(تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج ۶)، ص ۳۱۳ - ۲۹۹.

۲. ماله، همان، ص ۳۱۲.

با این تفصیل باید گفت که استبداد منور در ایران نسبت به استبداد کلاسیک دو ویژگی عمده داشت:

۱. برخورداری از ایدئولوژی

۲. بهره‌گیری از تکنولوژی‌های مدرن در همه حوزه‌ها

این دو ویژگی استبداد جدید، بعد از نهضت مشروطیت خطری بود که حتی در متن زندگی سیاسی و فرهنگی ما ایرانیان به وجود آمد، اما متوجه نشدیم که با ما چه خواهد کرد. فقط تعداد معدودی از علمای ما متوجه عمق پیچیدگی‌ها و کارکردهای این استبداد نسبت به استبداد قاجاری شده بودند که در رأس آنها مرحوم شیخ فضل‌الله نوری قرار داشت. مرحوم شیخ به زبان علم سیاست جدید این پدیده را تحت عنوان استبداد بسیط و استبداد مرکب مورد تحلیل قرار داد ولی روشنفکران غربگرا و سکولار این دوران

از نظر هواداران استبداد مدرن، ارائه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» باشد نه با دموکراسی سازگار خواهد بود، نه با مدرنیته ... از این منظر فرقی نمی‌کند که این تلاش به نام دین یا نژاد یا فرهنگ ایرانی صورت گیرد یا به نام حفظ خود در برابر هجوم بیگانگان و نفوذ فرهنگی آنان.

و حتی پاره‌ای از جریان‌های مذهبی، غافل از نحوه عملکرد نظریه‌های جدید علم سیاست که از دل انقلاب فرانسه برخاسته بود، صدای برحق او را بریدند و در پای دار او پایکوبی کردند. بنابراین نباید شکل‌گیری استبداد مدرن و روی کار آمدن رضاخان و روشنفکری متصل به آن را رخدادی عادی و فاقد میانی تئوریک تحلیل کرد. همه آن اتفاقات ویران‌سازی که به وقوع پیوست از یک ساختار ایدئولوژی حساب شده‌ای مایه می‌گرفت که در ذات روشنفکری تحت تأثیر انقلاب فرانسه رشد کرد و روشنفکری عصر نهضت مشروطیت جز این ایدئولوژی چیزی

در چنته نداشت.

متأسفانه اغلب منابعی که در مورد دوران سلطنت پهلوی و روشنفکری حامی آن نوشته شده فاقد منطق تحلیل برای فهم ساختار تئوریک این دوره است. رضاخان با تمام وجودش زاده مبانی تئوریک این نظریه بود. آنچه برای برپادارندگان حکومت او اهمیت داشت بیش از آنکه زاده شخصیت، خیره‌سری و توانایی او در اعمال قدرت لخت و عریان باشد، زاده آن شرایطی بود که نظریه‌پردازان دیکتاتوری منور را به رضاخان رساند.

پیروان این نظریه مانند اسلاف خود در انقلاب فرانسه از بعد از شکست نظام الیگارشی قاجاری از روسیه و از دست رفتن سرزمین‌های ایران، در جستجوی سلطانی بودند که با معیارهای نظریه استبداد منور سازگار باشد. نهضت مشروطه فضای رشد این سلطان را فراهم کرد و رضاخان در اوضاع از هم پاشیده ایران نظام مشروطه سلطنتی، به آرمان‌ها و آرزوهای روشنفکری سکولار و غربگرا جامه عمل پوشاند.

همان‌طور که روشنفکران عصر انقلاب فرانسه از پادشاه نظریه دیکتاتوری منور انتظار داشتند که در سرلوحه اهداف خود سه استراتژی را تعقیب کند، روشنفکران نظام مشروطه سلطنتی از رضاخان انتظار داشتند که این سه استراتژی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهد:

۱. افزودن قدرت پادشاه.

۲. تکثیر ثروت و عواید مملکت.

۳. کاستن قدرت و نفوذ مذهب و روحانیت.

همه این اهداف در نظام سلطانی استبداد منور رضاخانی در رأس استراتژی‌ها قرار گرفت. استبداد منور برای افزایش قدرت پادشاه باید تمامی مراجع اقتدار در کشور را از هم می‌پاشید. در ایران دو منبع اقتدار در این دوران وجود داشت:

۱. ایلات

۲. مذهب و روحانیت

رضاخان در تمام دوران حکومت خود تلاش کرد این دو منبع اقتدار را از هم بپاشاند.

ایل‌ستیزی، دین‌ستیزی و فرهنگ‌گریزی در رأس سیاست‌های نظریه استبداد منور قرار داشت. بنابراین فهم انقلاب و ضد انقلاب در عصر مشروطه سلطنتی بدون فهم مبانی تئوریک اندیشه‌های روشنفکری غربگرا و سکولار امکان‌پذیر نیست. منورالفکران این دوره از اقتدار بی‌ضابطه یا دیسپورت‌گریزان بودند، چون در چنین اقتداری امکان حکومت نداشتند. آنها می‌دانستند که باید پایگاه‌های اصلی خود را در نمادهایی چون پارلمان، احزاب و امثال اینها پیدا کنند و چنین چیزی امکان ندارد مگر اینکه حتی به صورت نمادین هم که شده استبداد قانونی شود.

آنچه گفته شد می‌تواند مبنای تئوریک فهم روشنفکری غربگرا و سکولار در عصر انقلاب اسلامی باشد. اکنون همه آن سؤالات در این دوره نیز مطرح است. روشنفکری ضد انقلاب عصر انقلاب اسلامی، در پیکار سیاسی و فرهنگی و اجتماعی خود علیه نظام جمهوری اسلامی



دین بعد از انقلاب اسلامی تمام هم خود را در توفیق و تحقق الزام‌های شکوفا شدن جامعه ایران به کار می‌گیرد. برای همین است که دین و دینداران امروزه در معرض افکار عمومی قرار دارند و پیوسته کالبدشکافی می‌شوند.

و آرمان‌های امام خمینی بر چه اصلی تکیه دارد؟ به نظر می‌رسد که ضد انقلاب از آغاز به نفع امپریالیسم، طرفداران نظام مشروطه سلطنتی، روشنفکری سکولار و غربگرا و علیه استقلال، هویت و اصالت ایرانی - اسلامی با حاملان انقلاب می‌جنگید. روشنفکری سکولار عصر انقلاب اسلامی جز برای تحقق چنین اهدافی امکان بقا ندارد، زیرا معتقد است که هر نوع گفتمانی تحت عنوان هویت،

اصالت و استقلال امکان رابطه با سلطه ایدئولوژی مدرنیته را که در قالب‌های جدید عرض اندام می‌کند نفی می‌سازد. اکنون به پرسش اولیه این مقاله بر می‌گردیم:

- آیا در آرمان‌های منورالفکری غربگرا و سکولار باید در انتظار ظهور استبداد قانونی شده

در قالب‌های جدید باشیم؟

- این قالب‌ها چه می‌تواند باشد؟

- حقوق بشر؟ آزادی؟ لیبرال دموکراسی؟ جامعه مدنی؟ تابعیت محض از نظام سلطه بین‌المللی؟ صرف‌نظر کردن از اصولگرایی و آرمان‌های اسلامی؟ کنار نهادن مفاهیمی چون: استقلال، هویت و اصالت برای گرفتن جواز ورود به مدرنیته؟ جهانی شدن؟ تعریف همه مفاهیم بر اساس گفتمان‌های رسمی غرب؟ پرهیز از تفکر و پایبندی به اصل تقلید؟ متابعت محض از قواعد از پیش تعیین شده توسعه و تجدد؟ پرهیز از رسیدن به علم بومی، اقتصاد بومی، سیاست و علوم اجتماعی بومی و...؟ عضویت بی‌چون‌وچرا در سازمان‌های بین‌المللی مثل سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و غیره؟ نپرداختن به واقعیت‌های وجود توطئه در تاریخ؟ اعتماد مطلق به رایانه‌ها، نامه‌های الکترونیک، داده‌های دیجیتال و...؟ گرفتن سیستم یکپارچه غرب از تکنولوژی، فرهنگ، سیاست، و اقتصاد بدون دخالت عقل ایرانی و بدون گزینش؟ کنار نهادن رفتار اسلامی و راهنما قرار دادن اسلام در تصمیم‌گیری‌ها و اقدام برای همکاری با نظام سرمایه‌داری و ائتلاف‌های آن؟ خارج کردن دین و متدینان از حوزه اجتماعی و سیاست و سپردن نظام مملکت به تکنوکرات‌های علوم سیاسی، اقتصاد و روابط بین‌الملل؟ کنار نهادن عدالت و آرمان‌های عدالت‌محور؟^۱

به راستی ایدئولوژی استبداد مدرن روشنفکران غربگرا و سکولار در چه قالب‌هایی در عصر انقلاب اسلامی به میدان ملت ایران، آرمان‌ها و اعتقادات ما خواهد آمد؟

۱. آنچه گفته شد اغلب توصیه‌هایی است که نویسنده کتاب ایران و جهانی شدن: چالش‌ها و راه‌حل‌ها - که به سفارش مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام منتشر شده است - در کتاب خود آورده است و لابد جزء مصلحت‌های نظام جمهوری اسلامی می‌باشد!! نک: محمود سریع‌القلم، ایران و جهانی شدن - چالش‌ها و راه‌حل‌ها (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴). ضمناً این کتاب در فصلنامه پانزده خرداد مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است. نک: فصلنامه پانزده خرداد، س ۴، ش ۱۱، بهار ۱۳۸۶، ص ۲۵۱ - ۲۱۲.